

## مادر !

بلقییس « مل »

شب بود نسیم آرام ، آرام می وزید  
موهایم را تیت و پریشان ساخته بود  
به آسمان صاف و نیلی رنگ نگاه کردم  
گویی ابر و ماه ملول بودند  
در جمع ستارگان یکی میدرخشید و دیگری محو میشد  
مادر !

من ترا صدا کردم  
اما جوابی از تو نشنیدم  
سراسر هستی ام چون جام پر آب در دستانم قرار داشت  
من در آستانه مرگ و زندگی بودم  
به روشنایی نیمه رنگ مهتاب نگاه کردم  
تا باشد از زنگار دلم کاسته شود  
اما سروری غمگین چون دود غلیظ  
از شهر و پنجره ها به هوا میرفت و محو میشد  
سیاهی دود در درونم ته نشین شد  
من با شب هم آغوش بودم  
از شاخچه درختان سیاه  
سرود نا امیدی شنیده میشد  
اما دل کوچک من  
ترا صدا میزد  
مادر !

کجایی تو ؟

کجایی تو ؟

و من بخواب رفتم . با عرض ادب 19 ؛ 5 ؛ 10

